

فهرستی از این ساتراپ‌ها، آن گونه که هرودت^۱ نام می‌برد، به گونه‌های مختلف دیگری نیز به دست ما رسیده است. چهار گونه متفاوت، تنها، در کتیبه فارسی باستان داریوش، به علاوه صورتی از هیروگلیف مصری زمان او باقی مانده که به همراه فهرست دیگری از کتیبه خشایارشا و نیز فهرست مشهور سرزمین‌های خراج‌گذار در تاریخ هرودت^۲ از این دست‌اند. این فهرست‌ها همه، چه از لحاظ وسعت و چه از لحاظ صوری و ترتیب، با هم متفاوتند، این تفاوت‌ها برخی بسیار چشمگیر است - البته زمان مختلف ایجاد این ساتراپ‌ها، که ناشی از تحولات تاریخی ناشی از آن است را، باید در نظر داشت - که در هیچ جا^۳ با هم منطبق نمی‌شوند. کوشش بر سر توضیح و برطرف کردن تمامی این تفاوت‌ها در نام و ترتیب این ساتراپ‌ها و مشخص ساختن مکان جغرافیایی آنها، موضوعی است که بسیاری مورخان را در زمان‌های مختلف به خود مشغول کرده است. ما در اینجا کل این مسئله را از نو بررسی نمی‌کنیم، بلکه می‌کوشیم تنها به روشن کردن یک مورد خاص کمی نزدیکتر شویم.

در بند ششم کتیبه بزرگ داریوش در بیستون، از ۲۳ دهیو نام برده می‌شود که هفتمین آن پس از پارس، ایلام، بابل، آسوره، عربستان، مصر و پیش از سارد / لیدییه و یونان، جایی با نام «مردم بر / در دریا» است. صورت فارسی باستان آن
t-y-i-y d-r-y-h-y-a/tayaiy drayahyā / (DB I 15) «(آنهايي [مردم] که بر/در دریا

۱. نک. Herodot 3. 89.1: «داریوش» بیست ایالت ایجاد کرده که خود آنها را ساتراپ می‌نامد، البته صورت فارسی باستانی که مطابق با این فهرست باشد، به دست نیامده است.

۲. ساده‌ترین راه اطلاع از این فهرست، رجوع به: Gerold Walser: *Die Völkerschaften aufden Relief von Perspolis. Historische Studien über den sogenannten Tributzug an der Apadanaterppe (= Teheraner Forschungen, Band 2), Berlin 1966, PP. 27-50 Kapite I "III. Völkerlisten im persischen Reich"*

۳. مثلاً با آنکه در تمامی فهرست‌های هخامنشی نخستین ایالت، پارس، خاستگاه هخامنشیان است، در فهرست هرودت بنا به نگرش یونانی خود نخستین ایالت یونان است و پس از آن مردم دیگر و سرزمین‌های آسیای صغیر.

۴. ضمیر موصولی در حالت نهادی جمع مذکر است. صورت مونث آن یعنی t-y-a/tayā/ در دو سطر دیگر در آن کتیبه، یعنی ۱۳ و ۱۸ به کار رفته و از همین رو امکان بازسازی dahyāva (مونث) برای نمونه‌های دیگر ر.ک.:

«هستند / ساکن‌اند» است که در تحریر ایلامی (DB I 11) به صورت $vdKAM^{1}E-ip$ «مردم دریا / سرزمین‌های دریایی»^۱ و در تحریر بابلی (DB) ra-ti - ina mar «(آنهايي)»^۲ در دریا» به کار رفته. دو مورد دیگر در کتیبه DPe 13f. و DSe 27f. به جهت بهتر بودن تحریر بابلی آن، بازسازی شده‌اند. در مورد اول آنجا که از یونانی‌هایی که tayaiy drayahyā «که بر/در دریا (هستند)» سخن می‌رود به وضوح از Yaunā tayaiy uskahyā «یونانیان بَری (؟)»^۳ متمایز می‌شوند و در مورد دوم از Yaunā ... tayaiy paradraya «یونانیانی که آنسوی دریا هستند» سخن می‌رود. در هر حال این پرسش که یکی از مورد بحث‌ترین پرسش‌ها در کل فهرست این سرزمین‌ها است، یعنی این سرزمین «مردم بر/در دریا» کجاست؟ همچنان باقی می‌ماند. با توجه به دو تحریر دیگر ایلامی و بابلی نیز نمی‌توان صورت مبهم فارسی باستان آن را از ابهام خارج ساخت و مکان آن را به درستی تعیین کرد. این پرسش هم از سوی محققان تا کنون به صورت‌های مختلف پاسخ داده شده است. برخی از آنها این سرزمین را جزیره‌ای می‌دانند که یا منظور جزیره آگیس^۴ است یا کپروس.^۵ طرفداران این نظر دومی بسیارند و از میان سردمداران آن می‌توان از اشپگل^۶، کونینگ^۷، به ویژه کیسلینگ^۸ و هرتسفلد^۹ (نظر او را کرستین سن^{۱۰}

۱. در اینجا در زبان فارسی باستان حالت اندری بدون حرف اضافه به کار برده شده است و از این جهت معنایی چندپهلر دارد، یعنی نمی‌توان میان «در دریا (منظور جزیره است)» و «بر دریا (منظور ساحل نشینان)» تصمیم گرفت. ۲. واژه KAM در زبان‌های سومری به معنی «دریا» است که با ka می‌آید و همیشه با حرف تعریف «له‌عمره» است؛ آخر آن هم پایانه جمع ایلامی $-ip=/p/$ آمده است. تصمیم بر سر معنای آن از طریق حرف تعریف v ممکن است و چون در اینجا چنین چیزی مشخص نیست، می‌توان آن را هم سرزمین‌ها و هم مردم ترجمه کرد.

۳. در اینجا عدم حرف تعریف چشمگیر است.

۴. واژه فارسی باستان $akka$ که تنها در اینجا به کار رفته، در اصل تنها به معنی «خشک» است. اما آبامی‌توان آن را به «بر، زمین سفت» آنگونه که معمول است، ترجمه کرد؟ به نظر من «خشک» نباید الزاماً «بر، سرزمین سفت» در مقابل «دریا» ترجمه شود، بلکه می‌توان آن را از لحاظ آب و هوایی برخلاف سرزمین‌های حاصلخیز، کویری و نابارور دانست. در هر حال، این مسئله از نباید از نظر دور داشت.

۵. - Ägäis امروز منظور گروهی جزیره میان ترکیه و یونان است (م).

۶. Kypros کُل ساحل جنوبی آسیای صغیر، عمدتاً کلیکبه. (م)

دنبال کرد) نیز لویزه^۱، یونگ^۲، نیرگ^۳ و بنگستون^۴ نام برد.

از سوی دیگر، اقلیتی این *tayaiy drayahya* را در شمال غربی آسیای صغیر جستجو کرده‌اند، یعنی در شهرهایی که هردوت آن را (3, 120, 2) داسکلیت^۵ و توکیدیس I, 129, 1 ساتراپ داسکلیم نامیده‌اند^۶ از بین این دسته می‌توان به پارشک^۷، اومستد^۸ و کنت^۹ اشاره کرد. اما در تمامی تحقیقات و بحث بر سر تعیین مکان *tayaiy drayahya* یک منبع یونانی به کلی از نظر دور مانده است که به نظر من تصمیم بر سر تعیین این مکان را ممکن می‌سازد و آن نامه‌های تمیستوکلس^{۱۰} است.^{۱۱} در یکی از آنها پس از نام آرتابازوس شهریان، عبارتی می‌آید که حتی می‌توان آنرا عنوانی دانست: «به شهریان شاه بزرگ نزد مردم کنار دریا»^{۱۲}، اینکه تاکنون این شاهد همان «مردم بر دریا» پنداشته نشده، به نظر من اتفاقی نیست، بلکه به جهت دست کم انگاشتن نامه‌های تمیستوکلس به عنوان سند تاریخی است. پس از آنکه این نامه بیست و یکم از سوی ریچارد بنتلی^{۱۳} در یک نسخه دستنویس جعلی شمرده شد، از سوی دیگر مورخان و زبان‌شناسان مورد توجه قرار نگرفت. ولی به تازگی این نامه‌ها به عنوان منبع مهمی باز مورد توجه قرار گرفته‌اند. مثلاً

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

6. Spiegel, F. (1871): P. 216.

7. König, F.W. (1938): P. 62.

8. Kiesling, M. (1901): P. 14 f.

9. Herzfeld, E.: Teil I, P. 95.

10. Christensen, A. (1933): P. 268.

1. Leuze, O. (1935): P. 89.

2. Junge, P. J.

(1942): P. 9.

3. Nyberg, H. S. (1945): P. 81.

4. Bengtson, H. (1965): P. 20.

5. νομὸς ἐν Δακρυλίῳ.

6. ἡ Δακρυλίτις σακραπεία.

7. Práček, J. (1910): P. 53.

8. Olmstead, A. T. (1948): P. 44.

9. Kent, R. G. (1943): P. 304.

۱۰. از پرسیدو تمیستوکلس (Pseudo Themistokles)، فاتح فراری نبرد سالامیس، از هلاس نامه‌هایی به دست آمده که اخیراً محققان به اعتبار آنها پی برده‌اند (م).

۱۱. بهترین تصحیح از: Epistolographi Graeci, recensuit, recognovit, adnotatione critica et indicibus.

instruxit Rudolphus Hercher, Parisiis, 1873, pp. 741-762.

12. ὄντι στρατή βασιλέως ἐπιτοῖς πρὸς θαλάσση εἶναι. , 1873, pp. 741-762.

13. Richard Bentley.

نارندن^۱ درباره آنها می نویسد: «این نامه‌ها حاوی مدارک تاریخی هستند که در دیگر منابع موجود یافت نمی شوند»؛ سرآخر نیلاندر^۲ با مقاله‌ای با عنوان «اعاده حیثیت نامه بیست و یکم و نویسنده آن» اعتبار آنها را نشان داد. او درباره نامه بیست و یکم که به بدترین اثر جعلی شناخته شده بود، می نویسد: «این اثر منعکس کننده اطلاعات مفیدی است که در دیگر منابع یونانی نیامده است»؛ «به وضوح نویسنده نامه به منبعی دسترسی داشته که به طور غیر معمولی درباره برخی از ویژگی‌های فرهنگ هخامنشی اطلاعات دقیقی دربر داشته» (همو، ص ۱۲۴). درست همین مسئله در مورد عنوان شهریان آرتابازس صدق می کند. نویسنده نامه هرکه می خواهد باشد، اگرچه جمیع محققان نسخه پردازان این نامه‌ها را متعلق به دوران شاهان روم می دانند، آن را از خود ساخته، بلکه از منبع بسیار کهن از دست رفته‌ای، احتمالاً *Περσικά* نوشته خارن لامپساکس^۳ گرفته است. با بررسی مجدد این نامه‌ها آنگونه که نیلاندر نیز لازم می داند، ما را به اطلاعات بسیار مهمی خواهد رساند. نیلاندر در این باره می نویسد: «تحقیقات ایرانشناسی می تواند کمک بزرگی در روشن ساختن اهمیت این اثر متأخر یونانی باشد» (همو، ص ۱۲۱). نظر او را می توان برعکس کرد و مدعی شد که این متن کمک بزرگی برای روشن ساختن برخی از معضلات تحقیقات ایرانشناسی است.

تطبیق عبارت *τα πρὸς θαλάσσην ἔθνη* با *tyaiy drayahya* صددرصد است. حال اگر این انطباق را اتقاقی بیندازیم، زیاده توقع داشته‌ایم، چرا باید یک یونانی دقیقاً این واژه‌ها را انتخاب کند! عنوان آرتابازوس می تواند ما را طبعاً به توضیح قطعی مشکل مطرح شده رهنمون سازد؛ تنها کافی است بدانیم این آرتابازوس شهریان کدام شهر بوده است. جواب این پرسش هم بسیار ساده است زیرا این شهریان همان است که با پوسانیس (Pausanis) در سال ۴۷۷ از بیزانس، مذاکرات خائنه‌ای داشته است و شرح آن در نامه شانزدهم تمیستوکلس آمده است. این موضوع را توکیدیدس (1, 129, 1) نیز ذکر می کند:

1. Lenardon.

2. Nylander, C. (1968): Pp. 119-136.

3. Chron von Lampekos: Jacoby, F.: Pp. 414-416. برای اطلاعات بیشتر رک:

«شاه بزرگ به او ^۱ *τηνλατιν Δασχυλατιν σαρπειαν* واگذار کرد.» به این ترتیب کم کم دایره بسته می شود، یعنی *tayaiy την Δασχυλατιν σαρπειαν=τα προχ θαλασση*
εθνη=drayahyā

در تکمله بایستی به موضوعی که کیسلینگ (Kießling)^۱ به بحث درباره آن پرداخته بود و آن موضوعی است که من امیدوارم بتوانم آن را برخلاف او استفاده کنم، یعنی بحث یکسان گیری *tyaiy drayahyā* با داسکلیتس (Daskylitis) اشاره کنم. کیسلینگ در آنجا درباره دریای نامعلوم ولی نام برده شده می نویسد: «البته منظور دریای سرزمین های میانه است که اقوام متمدن شرق، چون بابلیان و مصریان در نزدیکی این دریا *χατ ξοχην* قرار داشتند.» من با بررسی شواهد در کتیبه های فارسی باستان از واژه *drayah-* «دریا» متوجه شدم که این موضوع اصلاً در مورد پارس ها قابل صدق نیست. در این شواهد به جز موردی که در بالا ذکر کردیم و در 15 DBI می آید، در شواهد زیر نیز به کار رفته:

- ۱) یونانیانی که بر/در دریا ساکن اند: در *DPe 13 f. :Yaunā tayaiy drayahyā* در *DSe 27f. :[Yaunā tayaiy drayahyā]*، در *XPh 23f drayahiya*؛ *Yaunā taya<iy>*؛ از آنجا که این شهرب عملاً از *tayaiy drayahyā* در کتیبه بیستون متمایز می شود، بایستی آنها را به همراه هم مورد بررسی قرار داد (در اینجا نخست آنها را کنار می گذاریم).
- ۲) یونانیانی که آن سوی دریا ساکن اند: در *DSe28f. :[Yaunā]tayaiy paradraya* در *XPh 24f. :Yaunā]tayaiy paradraya dārayaⁿtiy*، همچنین در *14f.* که بلافاصله پس از عبارت های «بر دریا» *dahyāva tayā para draya* عبارت «دهیوهایی که آن سوی دریا (هستند)» می آید.
- ۳) سکاهایی که آن سوی *drayah-* ساکن اند: در *DNa 28f. pa]radraya :Sakā tayai[y*

۱. منظور ساتراب و اسکلیوم است که در فریگیه نزدیک دریاچه مانباس بوده است. (م)
۲. تفاوتی که در نوع گفتار نوکیدب دس دیده می شود، که به روشنی از ساتروپ داسکللیون سخن می گوید و «مردم بر دریا» نامهای تمبستوکلس برای خواننده یونانی در نگاه نخست مبهم است، ولی می توان به ارتباط آنها اهیقت داد.

در 24 p A:

(صورت درست: paradraiya (paradrayahya) صورت درست: Sakā) iyam Sakā «این (است) سکاهای آنسوی دریا؛ علاوه بر آن در DB V 23 داریوش هنگام لشکرکشی علیه سکاهای از گذشتن از دریا draya سخن می‌گوید. (4) در کتیبه کانال سزئز (DZc 10): [d]raya taya hačā Pārsā aitiy: «دریایی که از پارس منشعب می‌شود» (= دریای سرخ، بحر احمر). در حالی که در مورد دریای سرخ توضیحی داده شده است، در مورد دیگر نمونه‌ها توضیحی نمی‌آید. این دریای دیگر دریای χαατ ξοοχην برای پارس‌هاست. تصور اینکه منظور دریای میانه باشد که بخشی از این دریا و یا کل آن همان آگیس تصور شود، نمی‌تواند درست باشد، زیرا سکاهای آنسوی آن ساکن‌اند، پس همه این موارد به نظر من به این منتج می‌شود که این دریا χαατ ξοοχην همان پروپونتیس (مرمره) است که دارای تنگه بسفر و داردانل است که برای رسیدن به سکاهای یونانی‌ها بایستی از آن می‌گذشتند. این استنتاج با کاربرد نام ساتراپ داسکلیت^۱ در عبارت یاد شده «اقوام بر دریا» کاملاً منطبق است، زیرا داسکیلیوم در دریای مرمره قرار دارد.

کتابشناسی

- Bengston, H. (1965) in: *Fischer Weltgeschichte Band 5: Griechen und Perser, Der Mittelmeerwelt im Alterum I, o. O. o. J.*
- Christensen, A. (1933): "Die Iranier", in: *Kulturgeschichte des Alten Orients* (= Handbuch der Altertumwissenschaft, III/1/3/3 Erste Lieferung), München.
- *Epistolographi Graeci* (1873): recensuit, recognovit, adnotatione critica et indicibus instruxit Rudolphus Hercher, Parisiis.
- Gerlod Walser (1966): *Die Völkerschaften auf Relief von Persepolis. Historische Studien über den sogenannten Tributzug an der Apadanaterppe* (= Teheraner

1. Daskylitische Satrapie.

Forschungen, Band 2), Berlin. Kapite I "III. Völkerlisten im persischen Reich".

- Herzfeld, E. (1929-1930): "Zarathustra. Teil I: Der geschichtliche Vištāspa", AMI I.

- Jacoby, F. (1958): Die Fragmente der griechischen Historiker, Dritter Teil, C, Erster Band, Leiden.

- Junge, P. J. (1942): "Satrapie und nation. Reichsverwaltung und Reichspolitik in Staate Dareios I", Klio 34.

- Kent, R.G. (1953): Old Persian, Grammer, Texts, Lexicon, New Haven.

- Kent, R.G. (1943): "Old Persian Texts. IV. The List of Provinces", JNES 2.

- Kiessling, M. (1901): Zur Geschichte der ersten Regierungsjahre des Darius Hystaspes, phil Dissertation, Leipzig.

- König, F.W. (1938): Relief und Inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan, Leiden.

- Leuze, O. (1935): Die Satrapieneinteilung in Syrien und im Zweistromlande von 520-320 (= Schriften der Königsberger Gelehrten Gesellschaft Geisteswissenschaftliche Klasse, II. Jahr, Hefte 4) Halle (Saale).

- Nyberg, H. S. (1945): "Das Reich der Achämeniden", in: Historia Mundi, Dritter Band: Der Aufstieg Europas, München O. J.

- Nylander, C. (1968): "ΑΣΣΥΡΙΑ ΓΡΜΜΑΤΑ, Remarkrs on the 21 st Letter of Themistokles" Opuscula Atheniensia 8.

- Olmstead, A. T. (1948): History of the Persian Empire, Chicago o. J.

- Prášek, J. (1910): Geschichte der Meder und Perser bis zur makedonischen Eroberung II. Band: Die Blütezeit und der Verfall des Reiches der Achämeniden, Gotha.

- Spiegel, F. (1871): Eränische Alterthumkunde. Erster Band: Geographie, Ethnographie und älteste - Geschichte, Leipzig.